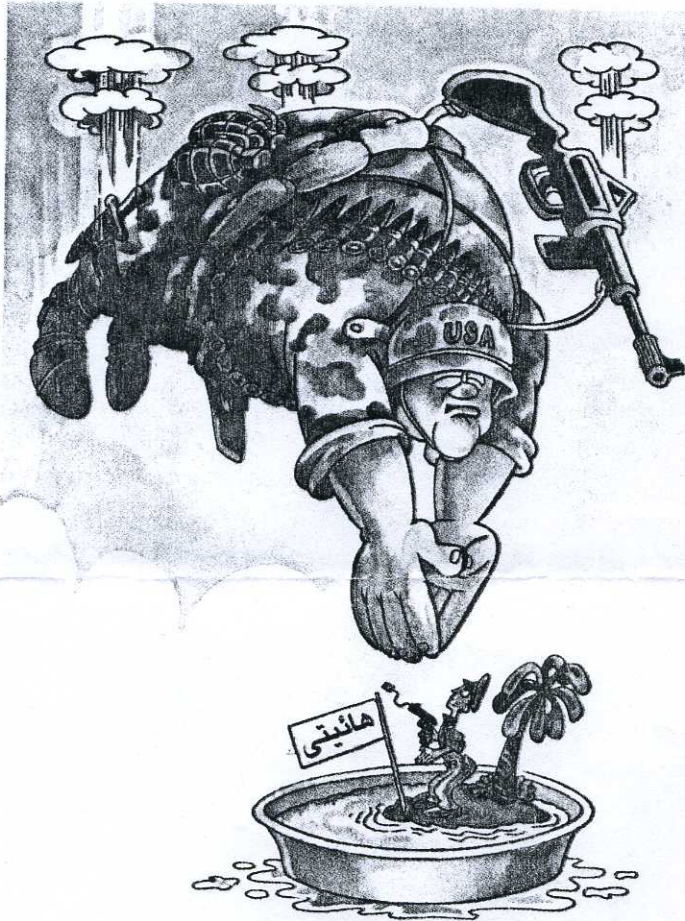


چه دردآور بود وقتی،
که انسان با محیط خود نمی سازد
و جانش دائماً جویای تغییر است
و دستش بسته،
چشمش باز و می بیند:
به جنگ سرنوشت این لحظه باید رفت
که شاید، لحظه ای دیگر، دگر دیر است...
«ژاله اصفهانی»

ماجرای آمریکا و هائیتی و قضیهء فیل و فنجان!



کنار دشت، ز پیری خمیده پرسیدم،
 برای کیست، نهال نوئی که می کارد؟
 و شرم کردم از نوشخند خاموشش:
 که کار نیک،
 مگر سکه های بازار است
 که می رود که متاعی به خانه
 باز آرد؟!
 «زاله اصفهانی»

روزگار نو

این نشریه در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران است

ماهنامه، مرداد (اسد) ۱۳۷۲

دفتر ششم - سال دوازدهم - شماره مسلسل ۱۳۸



تجارت که تمام این دنیا را در می کند،
 عدالت را از بین می برد
 جوت ملت است

در این غوغای افسونگر،
چو مرغان بهاری بی فرار استم
دلم می گیرد از خانه.
دلم می گیرد از افکار آسوده
و از گفتار طوطی وار بیبوده.
دلم می گیرد از اخبار روزانه!
گراز بازار گرم و جنگ سرد این و آن باشد
نه از راز شکوفائی نیروهای انسانی.

فضائی باز میخوام،
که همچون آسمان ها بیکران باشد
و دنیائی که از انسان
نخواهد قتل و قریانی.
«ژاله اصفهانی»

روزگار نو

این نشریه در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران است

۱۹۹۴

ماهنامه - مرداد (اسد) ۱۳۷۳

دفتر ششم - سال سیزدهم - شماره ۱۵۰ مسلسل

سازمانی که یا لُنگ می اندازد یا توی آب میخوابد

